

لب بهنار از امیر برداشت لبالب ساقز در کلام ما کرد
سزای چه را با جندان به محمود که جاز از مطلق از قید دریا کرد
دل کمزور با خواست شمع در حرم کربا کرد
در آمو از در آن ماه در آن فردی ز مهرش خلوت در با صفا کرد
بل در در کرم بود ز جوی ز دار و خان و صلیش دو کرد
مرانوار یک چیز نداشت در دل
ز غفیلان با حق آشنا کرد

دل خفته خاص در بر آید در بر کرم بدل بر آید
جان آینه جهان جانان تن خاک دیار در بر آید
ذات بظهور خویش دم زد صد کوه صفاش مظهر آید
ایام وصال چهره بنمود شب مار فرقی بر سر آید
از غلغله فروغ رود دل در آینه سنور آید
له

شد محفل دل ز غیر خالی بار از در در بر آید
صلوات کند عین و لام در راه بخات رهبر آید

دور از یو ماه انور آمد مولای چون سبیل از آمد
بلکه از لعل شکر نیست بهتر هزار شکر آمد
از نغمه ز زلف غیرت چون نافه چین بهتر آمد
از کشته ز لعل سعادت سینه چو درج کوهتر آمد
از خالی بر در تاناکت عود در میان جسمتر آمد
بگشت هر جای که کویت زان باک صبا معطر آمد
هر ذره که نور از عیش رخساره چو مهر فاور آمد
بچه پیش ترکسته کنی نوره بچه عشق چو پری کنی نوره